t.me/DaneshSad

درک و دریافت (شعر خوانی: شکوه چشمان تو)

۱-برای خوانش مناسب شعر، بهتر است ترکیبی از کدام انواع لحن را به کار گیریم؟

لحن عاطفی(تغزلی) و حماسی

۲- توجه به متن شعرخوانی به پرسش های زیر پاسخ دهید.

الف) در بیت های ششم تا هشتم، شاعر به کدام ویژگی های شهید محسن حججی اشاره دارد؟

بیت ششم:عشق به شهادت/بیت هفتم: تحمل رنج اسارات و چشم‌انتظاری/بیت هشتم:شرافتمندی و انتظار دیدار

ب) برای پاسداشت ارزش های قیام عاشورا و راه شهدا چه باید کرد؟

آشنا نمودن جوانان با فلسفه قیام امام حسین (ع) – حفظ ارزش های دفاع مقدس

بقیه واژه‌های درس یازدهم + شعرخوانی

*تشر: سخنی که همراه با خشم، خشونت و اعتراض است و معمولاً به قصد ترساندن و تهدیدکردن کسی گفته می‌شود.

*تعلّل: عذر و دلیل آوردن، به تأویق انداختن چیزی یا انجام کاری، درنگ، اهمال کردن.

*جناق: جناغ، استخوان پهن و دراز در جلو قفسه سینه.

*حزین: غم‌انگیز.

*حیثیت: آبرو، ارزش و اعتبار اجتماعی که باعث سربلندی و سرافرازی می‌شود.

*خشاب: جعبه فلزی مخزن گلوله که به اسلحه وصل می‌شود و گلوله‌ها پی‌درپی از آن وارد لوله سلاح می‌شود.

*دنج: ویژگی جای خلوت و آرام و بدون رفت‌وآمد..

*شامه: حس بویایی.

*شَبَح: آنچه به صورت سیاهی به نظر می‌آید، سایه موهوم از کسی یا چیزی..

*کلافه: بی‌تاب و ناراحت به علت قرارگرفتن در وضع آزاردهنده؛ کلافه‌کردن: بی‌طاقت و ناراحت کردن.

*گِردان: واحد نظامی که معمولاً شامل سه گروهان است.

*مُصر: اصرارکننده، پافشاری‌کننده.

*مَعبَر: محل عبور، گذرگاه.

درس دوازدهم: گذر سیاوش از آتش

چنین گفت موبد به شاه جهان که درد سپهبد نماند نهان

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: موبد: روحانی زردشتی، مجازاً مشاور/ سپهبُد: سپهسالار، فرمانده سپاه

نکات دستوری: موبد: نهاد/ چنین: قید/ گفت: ماضی ساده/ جمله «درد سپهبد نماند نهان» مفعول برای فعل «گفت» است. / شاه: متمم/ جهان: مضاف‌الیه/که: حرف ربط وابسته‌ساز/ درد: نهاد/ سپهبد: مضاف‌الیه/ نهان: مسند/ نماند: مضارع اخباری (نمی‌ماند)

قلمرو ادبی: جهان: مجاز از ایران زمین/ موبد: مجاز مشاور/ اغراق در مصراع اول / واج‌آرایی: تکرار صامت «ن» / جهان،

t.me/DaneshSad

نهان: جناس/ سپهبد: مجاز از پادشاه / درد نماند نهان: کنایه از رسوا و آشکار شدن ماجرا/ درد: مجاز از ماجرای سودابه و سیاوش.

قلمرو فکری: روحانی زرتشتی به کی‌کاووس چنین گفت که این مشکل (موضوع سیاوش و سودابه) پنهان نخواهد ماند.

چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی بباید زدن سنگ را بر سبوی

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: سبو: کوزه، ظرف معمولاً دسته دار از سفال یا جنس دیگر برای حمل یا نگهداشتن

نکات دستوری: چو: حرف ربط وابسته‌ساز/ خواهی: مضارع اخباری(می خواهی)/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ پیدا: مسند / کنی: مضارع التزامی(بکنی)/ گفت و گوی: مفعول / بباید زدن: فعل غیر شخصی/ سنگ: مفعول/ سبو: متمم

قلمرو ادبی: پیداکردن گفتگو: کنایه از مشخص شدن حقیقت ماجرای سیاوش و سودابه/ سنگ بر سبو زدن: کنایه از آزمایش و امتحان / سنگ، سبو: تضاد (سنگ و سبو در ادب فارسی دو چیز مخالف و مقابل هم هستند؛ مانند سنگ و شیشه، آتش و پنبه)

قلمرو فکری: اگر می‌خواهی حقیقت ماجرا مشخص شود، باید به آزمایش آنها بپردازی.

که هرچند فرزند هست ارجمند دل شاه از اندیشه باید گزند

قلمرو زبانی: نکات دستوری: که هرچند: حرف ربط وابسته ساز / فرزند: نهاد/ هست: فعل اسنادی/ ارجمند: مسند/ دل: نهاد/ شاه: مضاف‌الیه/ از: حرف اضافه/ اندیشه: متمم/ باید: مضارع اخباری (می باید)/ گزند: مفعول

قلمرو ادبی: دل: مجاز از وجود

قلمرو فکری: هر چند فرزند عزیز است اما اندوه و اضطراب، دل شاه را آزرده خواهد کرد.

(مفهوم: فکر و سوءظن باعث آزردگی خاطر انسان می‌شود.)

وزین دخترشاه هاماوران پراندیشه گشتی به دیگر کران

قلمرو زبانی:معنی واژه‌ها: اندیشه: اندوه، ترس، فکر

نکات دستوری: و: حرف ربط هم پایه‌ساز/ از: حرف اضافه/ این: صفت اشاره/ دختر: متمم/ شاه: مضاف‌الیه/ هاماوران: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ پراندیشه: مسند/ گشتی: فعل اسنادی/ دیگر: صفت/کران: متمم/ ترکیب‌های وصفی: این دختر، دیگر کران/ ترکیب‌های اضافی: دختر شاه/ شاه هاماوران

قلمرو ادبی: پراندیشه گشتن: کنایه از نگرانی و اضطراب

قلمرو فکری: و از سوی دیگر، دختر شاه هاماوران (سودابه) هم موجب اندوه و نگرانی شما شده است.

ز هر در سخن چون بدین گونه گشت بر آتش یکی را بباید گذشت

قلمرو زبانی:نکات دستوری: ز: حرف اضافه/ هر: صفت مبهم/ در: متمم/ سخن: نهاد/ چون: حرف ربط وابسته‌ساز/ بدین گونه: مسند/ گشت: فعل اسنادی است/ بر: حرف اضافه/ آتش: متمم

را : در مورد نوع« را» اختلاف نظر است و به تبع آن، نقش کلمات هم متفاوت است. به نظر می رسد« فک اضافه» به سیاق کلام نزدیک‌تر است:

رای فک اضافه: [گذشتنِ یکی بر آتش بباید]: گذشت (گذشتن): نهاد/ یکی: مضاف‌الیه / آتش: متمم / بباید: فعل

t.me/DaneshSad

دو نظر دیگر:

*رای نهادی: [یکی را بر آتش بباید گذشت.]

* حرف اضافه : (برای یکی بباید (لازم است) بر آتش بگذرد.]

قلمرو ادبی: تلمیح به باور گذشتگان که برای شناسایی گناهکار از بی گناه (گذشتن از آتش یا آزمون وَر نوعی آزمایش برای اثبات راستگویی یا حقّانیت متهم بوده است.) / بیت زمینه ملّی حماسه دارد.

قلمرو فکری: وقتی در این مورد سخنان گوناگونی وجود دارد ، پس گذشتنِ یکی از آن دو از آتش [برای اثبات بی‌گناهی خود] لازم است.

چنین است سوگند چرخ بلند که بر بی گناهان نیاید گزند

قلمرو زبانی: نکات دستوری: چنین: قید/ است: فعل اسنادی/ سوگند: نهاد/ چرخ: مضاف‌الیه/ بلند: صفت مضاف‌الیه/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ بر: حرف اضافه/ بی گناهان: متمم/ نیاید: مضارع اخباری (نمی‌آید)/گزند (آسیب): نهاد

قلمرو ادبی: چرخ: استعاره از فلک و آسمان/ سوگند چرخ: اضافه استعاری – تشخیص/ بیت دارای تمثیل است/ واج آرایی «ن» / تلمیح به باورگذشتگان که برای تشخیص گناهکار، افراد متهم را از آتش می گذراندند./ زمینه ملی حماسه

قلمرو فکری: آسمان (سرنوشت) سوگند خورده است که به بی گناهان آسیبی نمی رسد.

با مثل «سر بی گناه بالای دار نمی رود»، قرابت معنایی دارد.

جهاندار، سودابه را پیش خواند همی با سیاوش به گفتن نشاند

قلمرو زبانی: نکات دستوری: جهاندار: نهاد/ سودابه: مفعول/ پیش: قید/ خواند: ماضی ساده/ با: حرف اضافه/ سیاوش: متمم/ به گفتن همی نشاند: عبارت فعلی

قلمرو ادبی: جهاندار: کنایه از کیکاوس/ به گفتن نشاندن: کنایه از رو به رو کردن

قلمرو فکری: کی‌کاوس سودابه را نزد خود فراخواند و او را با سیاوش رو به رو کرد.

سرانجام گفت ایمن از هر دوان نگردد مرا دل، نه روشن روان

قلمرو زبانی: معنی واژه: ایمن: در امن، آسوده دل

نکات دستوری: سرانجام: قید/ گفت: ماضی ساده/ ایمن: مسند/ از: حرف اضافه/ هر: صفت مبهم/ دوان: متمم/ نگردد: مضارع اخباری/ را: فک اضافه (دلِ من) /دل: نهاد/ من: مضاف‌الیه / نه ...نه : حرف ربط مزدوج– هم پایه ساز / روان: نهاد/ روشن: مسند/حذف فعل «می گردد» به قرینه لفظی/ «ان» در واژه دوان نشانه جمع است و در روان متعلق به خود کلمه است.

✓ترتیب جملات:

سرانجام گفت: نه دلِ من از هر دوان ایمن گردد و نه روانِ [من] روشن [گردد.]

قلمرو ادبی: «ایمن نگشتن دل» و «روشن نگشتن روان»: هر دو کنایه از «بدگمانی و آرامش نیافتن» / واج‌آرایی: تکرار صامت «ن» / روان روشن: حس‌آمیزی

قلمرو فکری: سرانجام کاووس به هر دوی آن‌ها گفت که دل و خاطر من از شما دو تن آسوده نمی‌شود و روانم آرامش نمی یابد.

t.me/DaneshSad

مگر کآتش تیز پیدا کند کنه کرده را زود رسوا کند

قلمرو زبانی: نکات دستوری: مگر: قید/که: حرف ربط وابسته ساز/ آتش: نهاد/ تیز(سوزنده): صفت/ پیدا: مسند/ کند: مضارع التزامی (بکند)/ در مصراع اول «حقیقت» مفعول است که به قرینه معنایی حذف شده است. (برخی همکاران، در مصراع اول واژهٔ «گنه‌کرده» را مفعولِ حذف شده می دانند که در این صورت حذف به قرینه لفظی است.)/ گنه کرده: مفعول/ زود: قید/ رسوا: مسند/ کند: مضارع التزامی

قلمرو ادبی: آتش رسوا می کند: آرایه تشخیص/ مگر: ایهام دارد← ۱-شاید ۲- امید است / بیت زمینه ملی حماسه دارد./ تلمیح به باورگذشتگان که برای تشخیص گناهکار، افراد متهم را از آتش می گذراندند.

قلمرو فکری: امید است (شاید) آتش سوزنده، حقیقت را مشخص کند و گناهکار را فوراً رسوا نماید.

چنین پاسخ آورد سودابه پیش که من راست گویم به گفتار خویش

قلمرو زبانی: نکات دستوری: چنین: قید/ پاسخ: مفعول / پیش آورد: فعل مرکب / سودابه: نهاد/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ نقش واژه «راست» بستگی به چگونگی خوانش مصراع دوم دارد:

۱-من راست، گویم: من: نهاد / راست: مفعول/ گویم : مضارع اخباری (می گویم) / گفتار: متمم / خویش: مضاف‌الیه

۲-من راستگویم (من راستگو هستم): من: نهاد / راستگو: مسند/یم: مخفف فعل اسنادی / گفتار: متمم / خویش: مضاف‌الیه

(با توجه به سیاق کلام در شاهنامه، به نظر می رسد خوانش اول صحیح تر است:

- به دل گفت گرسیوز این راست گفت سخن زین نشانی که بُد در نهفت
- بدانست خسرو که او راست گفت کسی راستی را نیارد نهفت)

قلمرو فکری: سودابه این گونه پاسخ داد که؛ من در گفتار خود، راست می گویم. (به تعبیر امروز، حقیقت را می گویم.)

به پورِ جوان گفت شاه زمین که رایت چه بیند کنون اندرین؟

قلمرو زبانی:نکات دستوری:به: حرف اضافه/ پور: متمم/ جوان: صفت/ گفت: ماضی ساده/ شاه: نهاد/ زمین: مضاف‌الیه/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ رای: نهاد/ ت: مضاف‌الیه/ چه: مفعول/ بیند: مضارع اخباری (می‌بیند)/ کنون: قید/ اندر: حرف اضافه / این: متمم

قلمرو ادبی: واج‌آرایی؛ تکرار صامت «ن» / زمین: مجاز از ایران / شاه زمین: کنایه از کیکاوس/ مصراع اول اغراق دارد.

قلمرو فکری: شاه خطاب به پسر جوانش گفت: نظر تو چه چیزی را مصلحت می داند؟

سیاوش چنین گفت کای شهریار که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار

قلمرو زبانی: نکات دستوری: سیاوش: نهاد/ چنین: قید/ گفت: ماضی ساده/ ای: نشانه ندا/ شهریار: منادا/ بعد از منادا، فعل به قرینه معنایی حذف شده است./ که: حرف ربط وابسته ساز/ دوزخ: نهاد/ من: متمم/ را: حرف اضافه به معنی«برای» / از: حرف اضافه/ این: صفت اشاره/ سخن: متمم/ گشت: فعل اسنادی/ خوار: مسند/ جمله «..ای شهریار دوزخ مرا زین سخن شد خوار» مفعول است برای فعل گفت.

قلمرو ادبی: دوزخ: مجاز ازآتش دوزخ/ مصراع دوم اغراق دارد/ بیت زمینه ملی دارد.

t.me/DaneshSad

قلمرو فکری: سیاوش چنین گفت:که ای شهریار، تحمل آتش دوزخ برای من از شنیدن این تهمت آسان‌تر است.

(مفهوم: ترجیح مرگ بر زندگی همراه با تهمت)

اگر کوه آتش بود بسپَرم ازین تنگ خوار است اگر بگذرم

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: سپردن: طی کردن، پیمودن / خوار: آسان، ساده

نکات دستوری: اگر: حرف ربط وابسته‌ساز/ کوه: مسند/ آتش: مضاف‌الیه/ بوَد (باشد): فعل اسنادی/ بسپَرم: مضارع اخباری (می سپرم)/ از: حرف اضافه/ این: صفت اشاره/ تنگ: متمم/ خوار: مسند/ است: فعل اسنادی/ اگر: حرف ربط وابسته‌ساز/ بگذرم (مضارع التزامی)

قلمرو ادبی: کوه آتش: اضافه تشبیهی / اغراق

قلمرو فکری: سیاوش گفت: اگر این آتش مانند کوه باشد از آن عبور می کنم. گذشتن از این گذرگاه برای من کاری آسان است. (برای این بیت معنای دیگری ذکر می‌شود که در پاورقی اشاره شده است.)[1]

پراندیشه شد جان کاووس کی ز فرزند و سودابه نیک پی

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: ترس، اندوه، فکر / نیک پی: خوش قدم

نکات دستوری: پراندیشه: مسند/ شد: فعل اسنادی/ جان: نهاد/ کاووس: مضاف‌الیه /کی: شاخص/ فرزند: متمم/ سودابه: معطوف به متمم/ نیک پی: صفت

قلمرو ادبی: پراندیشه: کنایه از مضطرب/کی، پی: جناس/ جان: مجاز از وجود پادشاه/ فردوسی به طعنه و طنز، سودابه را خوش‌قدم دانسته است.

قلمرو فکری: کی کاووس به خاطر فرزند و همسر خوش قدمش! مضطرب و نگران شد.

کزین دو یکی گر شود نابکار از آن پس که خواند مرا شهریار؟

قلمرو زبانی: نکات دستوری: که: حرف ربط وابسته ساز/ از: حرف اضافه/ این: صفت اشاره/ دو: متمم/ یکی: نهاد/ گر: حرف ربط وابسته‌ساز/ شود: فعل اسنادی/ نابکار : مسند/ از آن پس: حرف ربط هم پایه‌ساز/ که (چه کسی): نهاد/ خواند: فعل اسنادی (می خواند: مضارع اخباری) / من: مفعول/ شهریار: مسند

قلمرو ادبی: بیت پرسش انکاری دارد.

قلمرو فکری: [کیکاوس با خود گفت] اگر یکی از این دو نفر (زن و فرزندم) بدکار و گنهکار باشند، دیگر کسی مرا پادشاه خطاب نمی کند.

---

۱ – در جلد سوم کتاب «نامه ی باستان» ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی اثر میرجلال الدین کزازی، درباره این بیت چنین آمده است: «خوار» نام جایی است که تنگ آن، در تنگی و دشواریِ گذر، مشهور بوده است. در کتاب های جغرافیایی از دو «خوار» سخن رفته است: یکی در نزدیکی ری که آن را «خوار ری» می نامیده اند و دیگری در فارس. کوهستان هایی این دو خوار را فرو می گیرند. شاید تنگی در این کوهســاران، در گذشته شهرتی داشته است و به آن مثال می زده اند لیک در کتاب های جغرافیایی بازتابی نیافته اند. در گذشته، دژها و قلعه ها را بر جاهای بلند و کوهستانی می ساخته اند. از این روی، شاید تنگ یکی از این دو خوار که اشاره شد، روزگاری آن چنان مشهور بود که فردوسی، در این بیت، به عنوان مثال از آن یاد می کند. معنی: سیاوش به کاووس می گوید: اگر کوه آتش در برابرم باشد، از آن عبور می کنم و از این کوه، حتی اگرِ در دشواری گذار مانند تنگ خوار باشد، خواهم گذشت.

(معصومی، صابر، «از این تنگ خوار است اگر بگذرم" رشد زبان و ادب فارسی، شماره ۹۷، بهار۱۳۹۰»

t.me/DaneshSad

همان به کزین زشت کردار دل بشویم کنم چاره دل گسل

قلمرو زبانی: نکات دستوری: همان: نهاد/ به: بهتر/ حذف فعل به قرینه معنایی: همان به [است.] / که: حرف ربط وابسته ساز/ از: حرف اضافه/ این: صفت اشاره/ زشت: صفت/ کردار: متمم/ دل بشویم: فعل مرکب/ چاره: مفعول/ دل گسل: صفت / کنم : مضارع التزامی (بکنم)

✓ترتیب جملات:

همان به (بهتر) [است] که از این کردار زشت دل بشویم [و] چاره دل گسل کنم.

قلمرو ادبی: دل شستن:کنایه از صرف نظرکردن در اینجا به معنی «آرامش یافتن»/ واژه‌آرایی: تکرار دل/ دل‌گسل: کنایه از آزار دهنده

قلمرو فکری: بهتر است در شک و بدگمانی نسبت به این کار زشت، به آرامش برسم و برای این اتفاق آزاردهنده، چاره‌ای بیابم.

به دستور فرمود تا ساروان هیون آرد از دشت، صد کاروان

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: دستور: وزیر، مشاور/ هیون: شتر، به ویژه شتر قوی هیکل و درشت اندام

نکات دستوری: دستور: متمم/ فرمود: ماضی ساده/ تا: حرف ربط وابسته‌ساز/ ساروان: نهاد/ هیون: مفعول/ آرد: مضارع التزامی (بیاورد)/از: حرف اضافه/ دشت: متمم/ صد: صفت شمارشی/ کاروان: ممیز/ بیت دو مفعول دارد: جمله وابسته (تا ساروان هیون...) مفعول برای فعل«فرمود» – «صدکاروان هیون» مفعول برای فعل «آرد»

✓ترتیب جملات:

به دستور فرمود تا ساروان، صد کاروان هیون از دشت، آرد.

قلمرو ادبی: صد: عدد کثرت، مجاز از زیاد / ساروان، کاروان: جناس / دستور ایهام تناسب دارد: ۱- وزیر ۲- به معنای « فرمان» با واژه « فرمود» تناسب دارد.

قلمرو فکری: کی‌کاووس به وزیر فرمان داد که شتربان، صد کاروان شتر درشت اندام، هیزم از دشت بیاورد.

نهادند بر دشت هیزم دو کوه جهانی نظاره شده هم گروه

قلمرو زبانی: نکات دستوری: نهادند: ماضی ساده/ بر: حرف اضافه/ دشت: متمم/ دو: صفت شمارشی/ کوه: ممیز/ هیزم: مفعول/ جهانی: نهاد/ نظاره: مسند/ شده [بود] : فعل اسنادی/ هم گروه (باهم) : قید

قلمرو ادبی: جهان: مجاز از مردم / اغراق در فراوانی هیزم

قلمرو فکری: به اندازه دو کوه بزرگ، هیزم در آن دشت روی هم انباشتند و مردم بسیاری برای تماشاکردن جمع شده بودند.

بدان گاه سوگند پرمایه شاه چنین بود آیین و این بود راه

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها :پُرمایه: گران‌مایه، پرشکوه.

نکات دستوری: به: حرف اضافه/آن: صفت اشاره/ گاه (زمان): متمم/ سوگند: مضاف‌الیه/ پرمایه: صفت مضاف‌الیه / شاه: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ چنین: مسند/ بود: فعل اسنادی/ آیین: نهاد/ و: حرف ربط هم پایه‌ساز/ این: مسند/ بود: فعل اسنادی/ راه: نهاد/ ترکیب‌های اضافی: آیین سوگند/ سوگند: شاه / ترکیب وصفی: آن گاه / شاه پرمایه

t.me/DaneshSad

✓ترتیب جملات:

بدان گاه، آیینِ سوگندِ شاه پرمایه، چنین بود و راه این بود.

قلمرو ادبی: گاه، شاه، راه: جناس/ واج‌آرایی: تکرار صامت «ن»/ تلمیح به باورگذشتگان که برای تشخیص گناهکار، افراد متهم را از آتش می گذراندند./ زمینه ملی حماسه

قلمرو فکری: در آن زمان (زمان کی کاووس) آیین شاهان در تشخیص خطاکار از درستکار این‌گونه بود و راه و رسم این چنین بود.

وزآن پس به موبد بفرمود شاه که بر چوب ریزند نفت سیاه

قلمرو زبانی:معنی واژه‌ها: موبد: روحانی زردشتی، مجازاً مشاور

نکات دستوری: و: حرف ربط هم پایه‌ساز/ زآن پس: قید/ به: حرف اضافه/ موبد: متمم/ بفرمود: ماضی ساده/ شاه: نهاد / که: حرف ربط وابسته‌ساز/ بر: حرف اضافه / چوب: متمم/ ریزند: مضارع التزامی(بریزند) / نفت: مفعول/ سیاه: صفت

قلمرو فکری: پس از آن شاه به روحانیِ دربار (مشاور) دستور داد که نفت سیاه بر روی چوب ها بریزند.

بیامد دو صد مرد آتش فروز دمیدند گفتی شب آمد به روز

قلمرو زبانی: نکات دستوری: بیامد: ماضی ساده/ دوصد: صفت شمارشی/ مرد: نهاد/ آتش فروز: صفت/ دمیدند: ماضی ساده/ گفتی: قید/ شب: نهاد /آمد: ماضی ساده/ به: حرف اضافه/ روز: متمم/ بیت سه جمله است.

قلمرو ادبی: شب، روز: تضاد/ اغراق در میزان دود/ روز مثل شب شد: کنایه از تاریکی هوا/ مصراع دوم تشبیه دارد.

قلمرو فکری: دویست مرد آمدند و هیزم‌ها را آتش زدند و در آن دمیدند. از دود آن آتش، انگار روز به شبِ تاریک تبدیل شد.

نخستین دمیدن سیه شد ز دود زَبانه برآمد پس از دود، زود

قلمرو زبانی: نکات دستوری: (همه جا: نهاد محذوف) /[با: حرف اضافه محذوف] نخستین: صفت شمارشی/دمیدن: متمم/ سیه: مسند/ شد: فعل اسنادی/ ز: حرف اضافه / دود: متمم/ زَبانه: نهاد/ برآمد: فعل پیشوندی ماضی ساده/ پس: قید/ از: حرف اضافه /دود: متمم/ زود: قید

✓ ترتیب جملات:

[با] نخستین دمیدن [در آتش]، [همه جا] از دود سیاه شد. پس از دود، زَبانه (شعله) زود برآمد.

قلمرو ادبی: دود، زود: جناس / واج‌آرایی: تکرار صامت «د»

قلمرو فکری: با اولین دمیدن در هیزم ها، همه جا از دود، سیاه شد و به سرعت، آتش شعله کشید.

سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چهر خندانش گریان شدند

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: بریان: در لغت کباب شده و پخته شده بر آتش، مجازاً ناراحت و مضطرب؛ بریان شدن: غمگین و ناراحت شدن، در سوز و گداز بودن

نکات دستوری: سراسر: قید/ همه: صفت مبهم/ دشت: نهاد/ بریان: مسند/ شدند: فعل اسنادی/ بر: حرف اضافه/ چهر: متمم/ خندان: صفت/ش: مضاف‌الیه/گریان: مسند/ شدند: فعل اسنادی

قلمرو ادبی: دشت: مجاز از مردم/ بریان: مجازاً ناراحت و مضطرب/ بریان شدند: کنایه از بسیار ناراحت و مضطرب

t.me/DaneshSad

شدند./ بریان، گریان: جناس/ خندان، گریان: تضاد / بیت اغراق دارد/ واج‌آرایی «ن»

قلمرو فکری: همه مردم حاضر در دشت مضطرب و ناراحت شدند و برای چهرهٔ خندان سیاوش می گریستند.

سیاوش بیامد به پیش پدر یکی خُود زرین نهاده به سر

قلمرو زبانی:معنی واژه‌ها: خُود: کلاه‌خُود، کلاه جنگی / بیت دو جمله است.

نکات دستوری: سیاوش: نهاد/ بیامد: ماضی ساده/ به پیش: حرف اضافه/ پدر: متمم/ یکی: صفت شمارشی/ خُود: مفعول/ زرین: صفت نسبی/ به: حرف اضافه/ سر: متمم/ نهاده [بود] : ماضی بعید، فعل کمکی به قرینه معنایی حذف شده است.

قلمرو فکری: سیاوش در حالی که کلاه‌خودِ طلایی بر سر نهاده بود، نزد پدر آمد.

هشیوار و با جامه‌های سپید لبی پرز خنده دلی پر امید

قلمرو زبانی:معنی واژه‌ها: خُود: کلاه‌خُود، کلاه جنگی

نکات دستوری: هشیوار: مسند/ فعل «بود» به قرینه معنایی حذف شده است./ و: حرف ربط هم پایه ساز/ با: حرف اضافه/ جامه‌ها: متمم/ سپید: صفت/ حذف فعل (بود) به قرینه معنایی در پایان مصراع اول/ لبی: مفعول/ پُر: صفت/ از: حرف اضافه/ خنده: متمم/ [واو عطف محذوف]/ دلی: معطوف به مفعول/ پُرامید: صفت/ حذف فعل (داشت) به قرینه معنایی در پایان مصراع دوم

قلمرو ادبی: لب، خنده دل: مراعات نظیر / لب پر ز خنده بودن: کنایه از شادمان بودن/ دلی پرامید: کنایه از امیدوار بودن/ واژه‌آرایی: تکرار «پُر»/ جامه سپید پوشیدن: آماده برای مرگ (سفیدپوشی سیاوش، هم نوعی حرکت نمادین است و هم نمادی برای نهایت پاکی اوست که بعد گذر از آتش، حتی رنگ دود هم بر لباسش ننشسته بود.)

قلمرو فکری: سیاوش با آرامش و هوشیار بود و لباس های سفید بر تن کرده بود. لبی خندان و دلی امیدوار داشت.

یکی تازی ای بر نشسته سیاه همی خاک نعلش بر آمد به ماه

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: تازی: اسبی از نژاد عربی با گردن کشیده و پاهای باریک

نکات دستوری : [بر: حرف اضافه حذف شده] /یکی: صفت شمارشی/ تازی: متمم/ سیاه: صفت اسب/ بر نشسته [بود]: ماضی بعید/ خاک: نهاد / نعل: مضاف‌الیه/ش: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ همی برآمد: ماضی استمراری/ به: حرف اضافه / ماه: متمم

قلمرو ادبی: ماه: مجاز از آسمان/ خاک نعلِ اسب بر ماه رفتن: کنایه از سرعت و تاخت و تاز اسب./ بیت اغراق دارد.

قلمرو فکری: سیاوش بر اسب سیاه عربی سوار شده بود. با تاختنش گرد و غبار اسبش به آسمان رسید.

پراگنده کافور بر خویشتن چنان چون بود رسم و ساز کفن

قلمرو زبانی: نکات دستوری: پراگنده [بود]: ماضی بعید/ کافور: مفعول/ بر: حرف اضافه/ خویشتن: متمم/ چنان چون (چنانکه– همانطورکه): حرف ربط وابسته‌ساز/ [کافور بر خود زدن: نهاد محذوف] بود: فعل اسنادی/ رسم و ساز: مسند / کفن: مضاف‌الیه/ رسم و ساز به معنای «راه و رسم» و در تعبیر امروز« شیوه معمول» است. «و» در این ترکیب، میانوند است.

اسدی توسی در گرشاسب نامه گوید:

مکن کم ز خوردش همه رسم و ساز و از او مردمش را مدار ایچ باز

قلمرو ادبی: کافور، کفن: مراعات نظیر/ کافور پراگندن: کنایه از آمادگی برای رویایی با مرگ / زمینه ملی حماسه

قلمرو فکری: سیاوش به همان صورت که رسم کفن و دفن است، به خودش کافور زده بود.

t.me/DaneshSad

بدان گه که شد پیش کاووس باز فرود آمد از باره، بردش نماز

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: نماز بردن: تعظیم کردن، عمل سر فرودآوردن در مقابل کسی برای تعظیم

نکات دستوری: بدان‌گه که (زمانی که): حرف ربط وابسته‌ساز/ باز شد (رفت): فعل غیراسنادی، ماضی ساده/ کاووس: مضاف‌الیه/ فرود آمد: ماضی ساده/ از: حرف اضافه/ باره: متمم/ بردش نماز (به او نماز برد)/ ش: متمم/ نمازبرد: فعل مرکب

قلمرو ادبی: نماز بردن: کنایه از احترام گذاشتن، تعظیم کردن/ زمینه ملی حماسه

قلمرو فکری: زمانی که نزد کی‌کاووس باز آمد، از اسب پیاده شد و تعظیم کرد و احترام به جا آورد.

رخ شاه کاووس پرشرم دید سخن گفتش با پسر نرم دید

قلمرو زبانی:نکات دستوری: رخ: مفعول/ شاه: شاخص/ کاووس: مضاف‌الیه/ پرشرم: مسند/ دید: ماضی ساده/ سخن گفتن: مفعول/ ش: مضاف‌الیه/ با: حرف اضافه /پسر: متمم/ نرم: مسند/ دید: ماضی ساده

قلمرو ادبی: نرم سخن گفتن: کنایه از مهربانی کردن/ نرم بودن سخن و دیدن سخن: حس آمیزی / شرم، نرم: جناس

قلمرو فکری: سیاوش پدر را بسیار شرم زده دید و دریافت که پدرش با او به نرمی و مهربانی سخن می‌گوید.

سیاوش بدو گفت اندوه مدار کزین سان بود گردش روزگار

قلمرو زبانی: نکات دستوری: سیاوش: نهاد/ به: حرف اضافه/ او: متمم/ گفت: ماضی ساده/ انده: مفعول/ مدار: فعل امر/ که: حرف ربط وابسته ساز/ زین سان: گروه متممی در نقش مسند / بوَد: فعل اسنادی/ گردش: نهاد/ روزگار: مضاف‌الیه / عبارت «اندوه مدار کزین...» مفعول برای فعل «گفت».

قلمرو ادبی: روزگار: کنایه از تقدیر/ گردش روزگار: اضافه استعاری

قلمرو فکری: سیاوش به پدرش گفت که از این ماجرا ناراحت نباش؛ زیرا تقدیر و سرنوشت این چنین است.

(مفهوم: تقدیرگرایی)

سرِ پر ز شرم و بهایی مراست اگر بی گناهم رهایی مراست

قلمرو زبانی: نکات دستوری:سر: نهاد/ پُر: صفت/ ز: حرف اضافه/ شرم: متمم/ و: واو عطف/ بهایی: معطوف به شرم/ مرا: «را» حرف اضافه است به معنای «برای»/ من: متمم/ است: غیر اسنادی (وجود دارد)/ اگر: حرف ربط وابسته‌ساز/ بی گناه: مسند/ م: مخفف فعل اسنادی/ رهایی: نهاد/ مرا : «را» حرف اضافه «برای» / من: متمم/ است: غیر اسنادی (وجود دارد)

قلمرو ادبی: سر: مجاز از وجود / سر پر ز شرم: کنایه از پاکی و نجابت/ بهایی، رهایی: جناس

قلمرو فکری: سراسر وجود من آراسته به شرم و ارجمندی است. اگر بی‌گناه باشم، قطعاً نجات پیدا می‌کنم.

ور ایدون که زین کار هستم گناه جهان آفرینم ندارد نگاه

قلمرو زبانی: نکات دستوری: ور ایدون که: حرف ربط وابسته‌ساز/ ز: حرف اضافه/ این: صفت اشاره/ کار: متمم/ هست: فعل غیر اسنادی/ م: متمم (گناهی برای من وجود دارد)/ گناه: نهاد/ جهان آفرین: نهاد/م : مفعول / نگاه ندارد: فعل مرکب

✓ترتیب جملات:

ور ایدون که زین کار، برای من گناهی هست، جهان‌آفرین من را نگاه ندارد.

t.me/DaneshSad

قلمرو ادبی: جهان آفرین: کنایه از خداوند/ زمینه ملی حماسه

قلمرو فکری: اگر در این اتهام برای من گناهی وجود داشته باشد، خداوند مرا زنده نخواهد گذاشت.

به نیروی یزدان نیکی دهش کزین کوه آتش نیابم تپش

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: تپش: اضطراب ناشی از گرمی و حرارت، گرمی و حرارت / نیکی دهش: نیکی کننده

نکات دستوری: به: حرف اضافه/ نیرو: متمم/ یزدان: مضاف‌الیه/ نیکی‌دهش: صفت مضاف‌الیه/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ از: حرف اضافه/ این: صفت اشاره/ کوه: متمم/ آتش: مضاف‌الیه/ تپش: مسند/ نیابم: فعل اسنادی، مضارع اخباری (نمی یابم) / ترکیب‌های وصفی: یزدان نیکی دهش، این کوه/ ترکیب اضافی: نیروی یزدان، کوه آتش.

قلمرو ادبی: کوه آتش: اضافه تشبیهی / آرایه اغراق / تپش نیافتن : کنایه از نترسیدن

قلمرو فکری: به یاری خداوند نیکی کننده، از این آتش بزرگ، هیچ نگرانی و اضطرابی ندارم.

سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد تنگ دل جنگِ آتش بساخت

قلمرو زبانی: نکات دستوری: سیاوش: نهاد/ سیه: مفعول/ به تندی: قید/ بتاخت: فعل (تازاند)/ نشد: فعل اسنادی/ تنگ دل: مسند/ [برای: حرف اضافهٔ حذف شده]/ جنگ: متمم /آتش: مضاف‌الیه/ بساخت: ماضی ساده

قلمرو ادبی: تنگ دل نشدن: کنایه از غمگین نشدن / بتاخت، بساخت: جناس/ سیه: مجاز از اسب/ جنگ آتش بساخت: میها شدن برای نبرد/ به جنگ آتش رفتن: تشخیص

قلمرو فکری: سیاوش اسب سیاهش را به سرعت راند. غمگین و مضطرب نشد و برای جنگ با آتش آماده شد.

ز هر سو زبانه همی برکشید کسی خُود و اسپ سیاوش ندید

قلمرو زبانی:معنی واژه‌ها: خُود: کلاه خود

نکات دستوری: ز: حرف اضافه/ هر: صفت مبهم/ سو: متمم/ زبانه: نهاد/ همی بر کشید: ماضی استمراری/ کسی: نهاد/ خُود: مفعول/ و: واو عطف/ اسپ: معطوف به مفعول/ سیاوش: مضاف‌الیه/ ندید: ماضی ساده

قلمرو ادبی: خود: مجاز از سیاوش/ زمینه ملی حماسه

قلمرو فکری: آتش از همه طرف شعله می کشید و کسی سیاوش و اسبش را ندید.

یکی دشت با دیدگان پر ز خون که تا او کی آید ز آتش برون

قلمرو زبانی: نکات دستوری: یکی: صفت شمارشی/ دشت: نهاد/ با: حرف اضافه/ دیدگان: متمم/ پُر: صفت/ ز: حرف اضافه / خون: متمم/ در پایان مصراع اول، فعل «بودند» به قرینه معنایی حذف شده است/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ بعد از «که»، فعل «ببینند» به قرینه معنایی حذف شده است./ تا: حرف ربط وابسته‌ساز/ او: نهاد/ کی: قید/ بیرون آید: مضارع اخباری (بیرون می‌آید) / ز: حرف اضافه /آتش: متمم

قلمرو ادبی: دشت: مجاز از مردم / دیده پر از خون: کنایه از غم و اندوه زیاد / بیت اغراق دارد.

قلمرو فکری: مردم دشت با چشمانی گریان منتظر بودند که ببینند سیاوش چه زمانی از آتش بیرون می آید.

t.me/DaneshSad

چو او را بدیدند برخاست غو که آمد ز آتش برون شاه نو

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: غو: بانگ و فریاد

نکات دستوری: چو: حرف ربط وابسته‌ساز/ او: مفعول/ بدیدند: ماضی ساده/ برخاست: ماضی ساده/ غو: نهاد/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ برون آمد: ماضی ساده/ ز: حرف اضافه/ آتش: متمم/ شاه: نهاد/ نو: صفت

قلمرو ادبی: غو، نو: جناس/ شاه نو: مجاز از سیاوش/ نو: ایهام دارد: ۱-جوان ۲- ولیعهد/ واج‌آرایی«آ»/ زمینه خرق عادت حماسه

قلمرو فکری: وقتی مردم سیاوش را دیدند، فریاد شادی سر دادند که شاهزاده از آتش به سلامتی بیرون آمد.

چنان آمد اسپ و قبای سوار که گفتی سمن داشت اندر کنار

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: سمن: نوعی درخت گُل، یاسمن

نکات دستوری: چنان: مسند(در اصل: چنان سالم)/ آمد: فعل اسنادی (در معنای «بود»)/ اسب: نهاد/ و: واو عطف/ قبا: معطوف به نهاد/ سوار: مضاف‌الیه/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ گفتی (گویی): قید/ سمن: مفعول/ داشت: ماضی ساده/ اندر: حرف اضافه/ کنار: متمم/ ترکیب‌های اضافی: اسب سوار، قبای سوار

قلمرو ادبی: سمن در کنار داشتن: کنایه از آرامش و تندرستی و طراوات /برخی با توجه به قرینه «سمن در کنار داشتن» اعتقاد دارند که این مصراع تلمیح دارد به ماجرای به آتش افکندن حضرت ابراهیم(ع)/ سمن : مجاز از گل و گیاه/ سوار: مجاز از سیاوش/ زمینه خرق عادت حماسه

قلمرو فکری: اسب و لباس سیاوش آن چنان سالم و پاک بود که گویی در کنار گُلهای یاسمن بوده است [و نه آتش!]

چو بخشایش پاک یزدان بود دم آتش و آب یکسان بود

قلمرو زبانی: نکات دستوری: چو: حرف ربط وابسته‌ساز/ بخشایش: نهاد/ پاک: صفت مضاف الیه- برای واژه «یزدان»/ یزدان: مضاف‌الیه/ بود: غیر اسنادی (وجود داشتن)/ دم: نهاد/ آتش: مضاف‌الیه/ و: واو عطف/ آب: معطوف به مضاف‌الیه/ یکسان: مسند/ بود (فعل اسنادی)/ ترکیب‌های اضافی: بخشایش یزدان/ دم آتش/ دم آب

قلمرو ادبی: آتش،آب: تضاد/ یکسان بودن آتش و آب: کنایه از بی‌خطر بودن آتش/ بیت دارای تمثیل است./ واج‌آرایی « آ»/ (برخی عقیده دارند که این مصراع تلمیح دارد به ماجرای به آتش افکندن حضرت ابراهیم(ع))

قلمرو فکری: وقتی لطف و بخشش خداوند در کار باشد، آب وآتش فرقی با هم نخواهند داشت. (حرارت آتش مانند آب، سرد و بی اثر می‌شود.)

چو از کوه آتش به هامون گذشت خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت

قلمرو زبانی: هامون: دشت

نکات دستوری: چو: حرف ربط وابسته‌ساز/ از: حرف اضافه/ کوه: متمم/ آتش: مضاف‌الیه/ به: حرف اضافه/ هامون: متمم/ گذشت: ماضی ساده/ خروشیدن: نهاد/ آمد: فعل/ ز: حرف اضافه/ شهر: متمم/ ز: حرف اضافه/ دشت: معطوف به متمم

قلمرو ادبی: کوه آتش: اضافه تشبیهی – اغراق / شهر، دشت: مجاز از مردم/ کوه، شهر، دشت: مراعات نظیر / واج‌آرایی: تکرار صامت «ش»

t.me/DaneshSad

قلمرو فکری: هنگامی که سیاوش از آتش عبور کرد همهٔ مردمِ حاضر در دشت و شهر، فریاد شادی سردادند.

همی داد مژده یکی را دگر که بخشود بر بی گنه دادگر

قلمرو زبانی: نکات دستوری: همی داد: ماضی استمراری/ مژده: مفعول/ یکی: متمم / را: حرف اضافه به معنای« به»/ دگر: نهاد/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ بخشود: ماضی ساده/ بر: حرف اضافه/ بی گنه: متمم/ دادگر: نهاد

قلمرو ادبی: دادگر:کنایه از خداوند/ بخشودن بی گنه: متناقض نما

قلمرو فکری: مردم به همدیگر مژده می دادند که خداوند عادل، سیاوشِ بی گناه را مورد لطف قرار داد.

همی کند سودابه از خشم موی همی ریخت آب و همی خست روی

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: خستن: زخمی کردن، مجروح کردن.

نکات دستوری: همی کند: ماضی استمراری/ سودابه: نهاد/ از: حرف اضافه / خشم: متمم/ موی : مفعول/ همی ریخت: ماضی استمراری/ آب (اشک): مفعول/ و: حرف ربط/ همی خست : ماضی استمراری/ روی: مفعول

قلمرو ادبی: موی کندن و خستن روی: کنایه از بی‌تابی و شدت اندوه/ آب: مجاز از اشک / موی، روی: جناس

قلمرو فکری: سودابه از روی خشم موهایش را می کَند. پیوسته اشک می ریخت و صورتش را زخمی می کرد.

چو پیش پدر شد سیاوش پاک نه دود و نه آتش نه گرد و نه خاک

قلمرو زبانی: نکات دستوری: چو: حرف ربط وابسته‌ساز/ پدر : متمم/ شد: غیراسنادی (رفت)/ سیاوش: نهاد/ پاک: صفت/ «نه» در مصراع دوم، حرف ربط مزدوج است./ دود، آتش، گرد، خاک: نهاد هستند/ در آخر جملات مصراع دوم، فعل «بود» (غیر اسنادی) به قرینه معنایی حذف شده است: نه دود [بود] و نه آتش [بود] نه گرد [بود] و نه خاک [بود] / و: هر چهار مورد در مصراع دوم حرف ربط است.

قلمرو ادبی: پاک، خاک: جناس / واج‌آرایی: تکرار صامت «پ»/ واژه‌آرایی: تکرار«نه»/ پاک : ایهام دارد← ۱- بی گناه ۲- تمیز

قلمرو فکری: سیاوش پاک و بی گناه نزد پدر رفت. درحالی که اثری از دود،آتش و گرد و غبار بر جسمش مشاهده نمی‌شد.

فرود آمد از اسپ کاووس شاه پیاده سپهبد پیاده سپاه

قلمرو زبانی: نکات دستوری: فرود آمد: فعل/ از: حرف اضافه/ اسب: متمم/ کاوس: نهاد/ شاه: شاخص/ پیاده، سپاه: مسند/ در مصراع دوم فعل «شد» در آخر دو جمله به قرینه معنایی حذف شده است

قلمرو ادبی: واج‌آرایی: تکرار صامت «پ»/ واژه‌آرایی: تکرار «پیاده»/ سپاه: مجاز از افراد سپاه/ سپهبد، سپاه: مجاز همه

قلمرو فکری: شاه کاووس و تمامی لشکریان به احترام سیاوش از اسب های خود پیاده شدند.

سیاوش را تنگ در برگرفت ز کردار بد پوزش اندر گرفت

قلمرو زبانی: نکات دستوری: سیاوش: مفعول/ تنگ: قید/ در برگرفت: عبارت فعلی/ ز: حرف اضافه /کردار: متمم/ بد: صفت/ پوزش: مفعول/ اندر گرفت: فعل («گرفت» از فعل های آغازی است؛ یعنی کی کاووس شروع کرد به معذرت خواهی کردن...)

t.me/DaneshSad

قلمرو ادبی: بر، بد: جناس / تنگ در بر گرفتن: کنایه از ابراز محبّت و صمیمیّت/ واج‌آرایی «د»

قلمرو فکری: کیکاوس سیاوش را محکم در آغوش گرفت و از کارِ بد خود عذرخواهی آغاز کرد.

کارگاه متن پژوهشی درس دوازدهم

قلمرو زبانی

۱- همانطور که می‌دانیم با روش‌های زیر، می‌توان به معنای هر واژه پی برد:

ـ قرار دادن واژه در جمله

ـ توجه به روابط معنایی واژگان

اکنون بنویسید با کدام یک از این روش‌ها می توان به معنای واژه «اندیشه» در بیت های زیر پی برد؟

الف) چو شب تیره گردد، شبیخون* کنیم ز دل ترس و اندیشه بیرون کنیم فردوسی

➢ **«اندیشه» و «ترس» در این بیت مترادف اند. (روابط معنایی واژگان)**

*شبیخون: حمله ناگهانی دشمن در شب

ب) غلام عشق شو، کاندیشه این است همه صاحبدلان را پیشه این است نظامی

➢ **با توجه به ساختار جمله، اندیشه در این بیت به معنای«فکر و تدبیر» است. (قرار دادن واژه در جمله)**

پ) چو بشنید خسرو از آن شاد گشت روانش ز اندیشه آزاد گشت فردوسی

➢ **با توجه به ساختار جمله، اندیشه در این بیت به معنای «غم و اندوه» است و با کلمه «شاد» در تضاد است. (قرار دادن واژه در جمله)**

۲- به جمله های زیر توجه کنید:

- او در مراغه رصدخانه ای بزرگ ساخت.
- آن نامدار، لشکری عظیم ساخت.
- استاد موسیقی، آهنگ زیبایی ساخت.
- او با ناملایمات زندگی ساخت.

فعل «ساخت» در هر یک از جمله‌های بالا کاربرد معنایی خاصی دارد که با دیگری کاملا متفاوت است؛ پس واژه «ساخت» در هر یک از کاربردهایش، فعل دیگری است.

فعل های «گذشت» و «گرفت» در کاربردهای مختلف تغییر معنا می دهند. برای هر یک از معانی آنها جمله ای بنویسید.

➢**گذشت: از خطای فرزندش گذشت.(چشم پوشی کرد)–از کوچه گذشت (عبور کرد) – چند سال از آن ماجرا گذشت. (سپری شد)**

➢**گرفت: لوله گرفت(بسته شد) –پایم گرفت (منقبض شد) – حق خود را گرفت (ستاند) – دلم گرفت (ناراحت شدم)**

قلمرو ادبی

۱-کنایه را در بیت‌های زیر مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.

الف) چو خواهی که پیدا کنی گفت وگوی بباید زدن سنگ را بر سبوی

➢**سنگ بر سبو زدن: کنایه از آزمایش و امتحان**

t.me/DaneshSad

ب) سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد تنگدل، جنگ آتش بساخت

تنگ دل نشدن: کنایه از غمگین نشدن

۲- دو نمونه «مجاز» در متن درس بیابید و مفهوم آنها را بررسی کنید.

سراسر همه دشت بریان شدند - جهانی نظاره شده هم گروه

مجاز از مردم دشت مجاز از مردم جهان

۳-برای هریک از زمینه های حماسه، بیت متناسب از متن درس بیابید.

قهرمانی: **ابیات ۱۲ و۱۳ – ۳۴** خرق عادت: **ابیات ۳۷ – ۳۸** ملّی: **ابیات ۱۹ - ۲۷**

قلمرو فکری

۱-معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

چو او را بدیدند برخاست غو که آمد ز آتش برون شاه نو

مردم وقتی سیاوش را دیدند که به سلامت از میان آتش بیرون آمد،فریاد کشیدند.(شور و غوغایی به پا شد.)

۲-«گذر سیاوش از آتش» را با مضمون بیت زیر مقایسه کنید.

آتش ابراهیم را نبود زیان هر که نمرودی است، گو می‌ترس از آن مولوی

هر دو بر این نکته تاکید دارند که آتش، بی‌گناهان را نمی‌سوزاند و این گناهکاران هستند که باید از عذاب و آتش بترسند.

۳-نخست برای هر نمونه، بیتی مرتبط از متن درس بیابید؛ سپس مفهوم مشترک ابیات هر ستون را بنویسید.

نمونه	بیت متن درس	مفهوم مشترک
ضربت گردون دون آزادگان را خسته کرد کو دل آزاده ای کز تیغ او مجروح نیست (سنایی)	**...بیت ۳۰....**	**ناسازگاری روزگار با انسان‌های آزاده (تقدیرگرایی)**
گریز از کَفَش در دهان نهنگ که مردن به از زندگانی به ننگ (سعدی)	**....بیت ۱۲.....**	**ترجیح مرگِ با عزت بر زندگی با ذلت**

بقیه واژه‌های درس دوازدهم

آزرم: شرم، حیا

خیره سر: گستاخ و بی شرم، لجوج

عفاف: رعایت اصول اخلاقی، پرهیزکاری، پارسایی

فرهیختگی: فرهیخته بودن، فرهیخته: برخوردار از سطح بالایی از دانش، معرفت یا فرهنگ.

گنج حکمت: به جوانمردی کوش

یکی را از ملوک عجم حکایت کنند که دست تطاول به مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده تا به جایی که خلق از مکاید فعلش به جهان برفتند و از کربت جورش راه غربت گرفتند چون رعیت کم شد ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت و خزانه تهی ماند و دشمنان زور آوردند...

قلمرو زبانی: یکی را: از یکی/ ملوک: جِ مَلِک، پادشاه/ عجم: سرزمینی که ساکنان آن غیر عرب باشند، به ویژه ایرانی

t.me/DaneshSad

باشند؛ ایران؛ ملوک عجم: پادشاهان ایرانی/ تطاول: ستم و تعدی، به زور به چیزی دست پیدا کردن./ مکاید: جِ مکیده یا مکیدت، کیدها، مکرها، حیله ها/ غربت: غریبی، دور از خانمان/ کُربت: غم، اندوه؛ کربت جور: اندوه حاصل از ظلم و ستم / ارتفاع: محصول زمین های زراعتی/ ارتفاع ولایت: عایدات کشور و درآمدهای مملکت./ ولایت: کشور، سرزمین/ نقصان: کاهش یافتن، نقصان پذیرفتن: کم شدن

قلمروادبی: دست دراز کردن به مال رعیّت: کنایه غارت اموال مردم/ جهان: مجاز از کشور دیگر/ تضاد: ارتفاع و نقصان/ دست دراز کردن: کنایه از تعرّض وتجاوز / زور آوردن دشمنان: کنایه ازحمله دشمنان/ به جهان برفتند:کنایه از به دیگر جاهای جهان مهاجرت کردند.

قلمرو فکری: درباره یکی از پادشاهان ایران حکایت می‌کنند که به زور مال مردم را می‌گرفت و مردم را مورد ظلم و آزار قرار می‌داد تا آنجا که مردم از مکر و فریبکاری‌های او به گوشه و کنار جهان رفتند و به خاطر اندوه حاصل از ظلم و ستم او به سرزمین های دیگر مهاجرت کردند. وقتی جمعیت مردم کم شد درآمدهای مملکت کاهش یافت و خزانه خالی ماند و دشمنان تعدی و تجاوز کردند.

هر که فریادرس روز مصیبت خواهد — گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش
بنده حلقه به گوش ار ننوازی برود — لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش

قلمرو زبانی: فریادرس: یاور، دستگیر/ نواختن: کسی را با گفتن سخنان محبت آمیز یا بخشیدن چیزی مورد محبت قرار دادن./ لطف (دومی): نقش تبعی تکرار

قلمروادبی: قالب شعر «قطعه» است/ فریادرس: کنایه از کمک/ حلقه به گوش: کنایه ازفرمانبردار و مطیع شده/ نواختن: کنایه مهربانی و بخشش کردن (مفهوم: رعیت پروری یا مردم نوازی)

قلمرو فکری:

۱-هرکه می خواهد در روزهای سخت دیگران به فریاد او برسند و یاری اش کنند، باید در روزهای خوشی و سلامت، جوانمرد و بخشنده باشد.

۲-اگر کسی بندهٔ حلقه به گوش تو هم باشد، اگر مورد نوازش و محبت تو قرار نگیرد از پیش تو می‌گریزد؛ پس تا می‌توانی به دیگران محبت و لطف کن چون با لطف، بیگانه هم یاریگر انسان می‌شود.

باری به مجلس او در کتاب شاهنامه همی‌خواندند در زوال مملکت ضحاک و عهد فریدون وزیر ملک را پرسید هیچ توان دانستن که فریدون که گنج و ملک و حشم نداشت چگونه برو مملکت مقرر شد گفت آن چنان که شنیدی خلقی برو به تعصب گرد آمدند و تقویت کردند و پادشاهی یافت گفت ای ملک چو گرد آمدن خلقی موجب پادشاهی است تو مر خلق را پریشان برای چه می‌کنی مگر سر پادشاهی کردن نداری؟ملک گفت موجب گرد آمدن سپاه و رعیت چه باشد گفت پادشه را کرم باید تا برو گرد آیند و رحمت تا در پناه دولتش ایمن نشینند و ترا این هر دو نیست.

قلمرو زبانی: به مجلس او در: دوحرف اضافه برای یک متمم / زوال: نابودی ، از بین رفتن/ ملِک: پادشاه ، سلطان/ هیچ: قید پرسشی / حشم: خدمتکاران، خویشان و زیر دستان فرمانروا/ و رحمت [باید] (حذف به قرینهٔ لفظی)/ ایمن: در امن، آسوده / تعصب: طرفداری یا دشمنی بیش از حد نسبت به شخص، گروه یا امری؛ به تعصب: به حمایت و جانبداری./ مقرر شدن: قرار گرفتن، ثبات و دوام یافتن.

قلمرو ادبی: مجاز: سرِ پادشاهی «سر مجاز از اندیشه» / حلقه به گوش: کنایه از فرمانبردار و مطیع

قلمرو فکری: یک بار در مجلس او از کتاب شاهنامه داستان نابودی سلطنت ضحاک و دوران فریدون را می‌خواندند. وزیر از پادشاه پرسید : «آیا می‌توان فهمید که فریدون که ثروت حکومت و خدمتکاران نداشت چگونه به حکومت رسید؟» گفت: « همان گونه که شنیدی گروهی از مردم به حمایت و جانب‌داری او جمع شدند و به او قدرت دادند تا فریدون به

t.me/DaneshSad

پادشاهی رسید.» گفت: « ای پادشاه وقتی تجمع و حمایت مردم سبب پادشاهی و حکومت است پس چرا مردم را با ستم خود پراکنده می‌کنی؟ مگر قصد حکومت کردن نداری.» پادشاه گفت: « عامل جمع شدن لشکر و مردم چیست؟» گفت: « پادشاه باید بخشندگی کند تا اطرافش جمع شوند و از او طرفداری کنند و باید لطف و مهربانی کند تا مردم در پناه حکومتش زندگی کنند. و تو این دو ویژگی را نداری.»

نکند جور پیشه سلطانی — که نیاید ز گرگ چوپانی
پادشاهی که طرح ظلم افکند — پای دیوار ملک خویش بکند

قلمرو زبانی: جورپیشه: ظالم، ستمگر

قلمرو ادبی: قالب شعر «مثنوی» است / طرح ظلم افکندن: کنایه از بنانهادن؛ طرح ظلم افکندن: سبب پیدایش و گسترش ظلم شدن، بنیان ظلم نهادن / پای دیوار کندن: کنایه از ویرانی

قلمرو فکری:

۱-ستمگر نمی تواند پادشاهی کند، همچنان که گرگ نمی تواند چوپانی کند.

۲-پادشاهی که ظلم را بنا کرد درحقیقت با این کار پادشاهی خود را از بین برد.

درس سیزدهم: خوان هشتم

یادم آمد هان! - داشتم می‌گفتم: آن شب نیز - سورت سرمای دی بیدادها می‌کرد - و چه سرمایی، چه سرمایی - بادبرف و سوز وحشتناک

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: سَورت: تندی وتیزی، حدّت و شدت

نکات دستوری: یادم آمد: فعل لازم یک شخصه – نهاد آن ضمیر پیوسته «م» است./ هان: شبه جمله/ داشتم می گفتم: ماضی مستمر/ نهاد: من (محذوف)/ آن شب: گروه قیدی/ نیز: قید/ سورت: نهاد/ سرما: مضاف‌الیه/ دی: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ بیدادها: مفعول/ می کرد: ماضی استمراری/ ها» در «بیدادها»: نشانه کثرت/ و: حرف ربط هم‌پایه‌ساز/ چه: صفت تعجبی/ سرمایی: مسند/ نهاد و فعل جمله، به قرینه معنایی حذف شده است← [سرمای آن شب] چه سرمایی [بود.]/ چه سرمایی (دومی): نقش تبعی تکرار (مسند)/ بادبرف و سوز وحشتناک: مسند/ نهاد و فعل جمله پایانی به قرینه معنایی حذف شده است.← [آن سرما] بادبرف و سوز وحشتناکی [بود.]

قلمرو ادبی: شب: نماد بیداد و ستم / بیداد سورت سرمای دی: استعاره (تشخیص)، کنایه از شدت سرما/ دی: مجاز از زمستان/ زمستان: نماد دوران ظلم/ سرما، بادبرف، سوز، دی: مراعات نظیر/ هان، آن: جناس/ بادبرف و سوز وحشتناک: اشاره به فضای خفقان و پر از ظلم و ستم جامعه

قلمرو فکری: آری یادم آمد، داشتم این را می‌گفتم: آن شب هم سوز و تندیِ سرمای زمستان شدت داشت. آه، که آن شب چه سرمایی بود! تند و استخوان سوز و سرمای وحشتناک بود. (مفهوم: اشاره به خفقان جامعه)

لیک خوشبختانه آخر سرپناهی یافتم جایی - گرچه بیرون تیره بود و سرد، همچون ترس - قهوه خانه گرم و روشن بود، همچو شرم...

قلمرو زبانی: نکات دستوری: لیک: حرف پیوند همپایه ساز/ خوشبختانه: قید/ آخر: قید/ سرپناه: مفعول/ یافتم: ماضی